

## موجوده ارون اوا

### بانوان سخنور خجند

«زهی به جان و تو جاوید زنده نام خجند  
چه سایه‌بخش همایی ز آشیان خجند  
خجند را مطلب در سواد هفت اقلیم  
که برتر است ز هفت آسمان مکان خجند

اثیرالدین آخسیکتی

خجند شهری است قدیمی و معروف در سرزمین ماوراءالنهر، مرکز علم و ادب و تمدن، خاستگاه دانشمندان و سخنسرایان صاحبذوق که تاریخی بیش از دو هزار و پانصدساله دارد. یاقوت حموی خجند را «در شرق و غرب ممتاز، با نزهت و صفا و به فارسی نام نیکش «دلبرنده»، رضاقلیخان هدایت «عروس دنیا»، صدرالدین عینی «طراز جهان» نامیده‌اند.»

اثر پرربار دانشور ممتاز تاجیک، عبدالمنان نصرالدین که زاده و پرورده خجندشهر با نام «دانشمندان و سخنسرایان خجند»، به معرفی آثار و احوال ابرمردان این شهر آوازه‌دار قدیمی، از جمله سخنسرایان آن اختصاص دارد. در میان این سخنوران نامی خجند می‌توان از روزگار و نمونه آثار بانوان سخن‌سرای خجند نیز اطلاعاتی پیدا کرد.

لازم به یادآوری است که پیرامون حیات و فعالیت بانوان صاحب‌ذوق فارس و تاجیک، از جمله زنان سخنور خجند، از آثار تاجی عثمان<sup>۱</sup>، ارگش‌علی شادی‌اف<sup>۲</sup>، مطلوبه میرزابیونس<sup>۳</sup> و اثر و مقاله‌های جداگانه<sup>۴</sup> که به آثار برخی از بانوان سخنسرا اختصاص دارند، می‌توان معلوماتی به دست آورد.

اما در این مقاله، به برخی از ویژگیهای شعری بانوان سخنسرای خجند که نمایانگر جهان‌بینی و ذوق و محیط اجتماعی آنان و سبک نگارش آنها می‌باشد، پرداخته می‌شود.



سوزت همه گِرد جگرم می‌گردد  
 غمهای تو بر گرد درم می‌گردد  
 می‌گردد در سرم سپردن به تو جان  
 وز هر چه جز این است سرم می‌گردد

در رباعیات مونسه تصویر منظره نیز خیلی چشم‌رس است که از ذوق بلند،  
 دل زیبایی‌شناسی و تصویرنگاری وی خبر می‌دهد:

بنگر تو به آن بنفشه‌زار دلکش  
 گویی کبریت است گرفته اندر آتش  
 پستی دارد چو پشت مجروحان کوژ  
 بویی دارد چو بوی مجروحان خوش

\* \* \*

آمد شب و شد جهان روشن تاری  
 در شأن من آمد آیت بیداری  
 خورشید به مه داد خط بیداری  
 چنبر بشکست چرخ را پنداری

این بانوی سخنگو برای بیان فکر و اندیشه‌هایش، از صناعات ادبی، به ویژه

تشبیه و استعاره در اشعار خود استفاده می‌کند:

ز ابروی تو چشمها چو پروین دارم  
 وز چشم تو ابروی پر از چین دارم  
 ابروی تو آب چشم من پاک ببرد  
 من چشم به ابروی تو به زین دارم

\* \* \*

مر موی تو را چه بود بی‌آزاری  
 برخاستم از سر چو تو دل‌داری  
 من بنده اگر موی شوم در غم تو  
 هرگز ز سر تو برنخیزم باری

زبان اشعار مونسه مهستی ساده و روان و عاری از تکلف است. در رباعیات شاعره، چشم مست یار، زلف زنجیر وی، لبان میگون، ابروان خمیده، دل پر خون، دوری و رنجوری، عذاب و رنج، عهد و پیمان، وفا و بی‌وفایی و... روشن و واضح منعکس یافته‌اند. از این رو، هنگام مطالعه رباعیات این بانوی سخنسرا بی‌واسطه از سوزش قلبهای عاشقان مشتاق دلدار، حیرت آنان از حسن و زیبایی و ناز و کرشمه‌های معشوق، لذت دیدار، شکوه از طالع و تقدیر و اهل زمان و... می‌توان آگاه شد:

چشم ترکت چو مست برمی‌خیزد  
شور از می و می‌پرست برمی‌خیزد  
زلفت چو به رقص در میان می‌آید  
صد فتنه به یک نشست برمی‌خیزد

\*\*\*

جانا تو ز دیده اشک بیهوده مریز  
دلتنگی من بس است دل تنگ مدار  
تو معشوقی گریستن کار تو نیست  
کار من بیچاره به من باز گذار!

\*\*\*

کو آن همه زنهار و عهدت با من  
در بستن عهد آن همه جهدت با من  
ناکرده جنایتی بگو از چه سبب  
شد زهر سخنهای چو شهادت با من

\*\*\*

چندان که بخواهی غم رنجوری هست  
در دوستیت آفت مهجوری هست

هنگام وداعت تو چه می‌فرمایی؟

یک ساعت دیدار تو دستوری هست؟

زیبای خجندی از دیگر بانوان سخنسرای خجند است که با وجود از بین رفتن دیوان اشعارش، نمونه‌هایی از اشعار او در بیاضها و سفینه‌ها ثبت شده است. این شاعره در اواخر قرن دوازده و ابتدای قرن سیزده میلادی می‌زیسته و به سبک خراسانی شعر می‌سروده است. موضوع غزل‌های به جا ماندهٔ زیبای خجندی را عشق تشکیل می‌دهد. توصیف عشق و می و محبوب از اولین موضوعهای غزل محسوب یافته، در غزل‌های این بانوی خوش‌سلیقه جلوهٔ خاصی یافته است:

عاشق به رخت مه منور	ای مهوش دلکش سمنبر
بر گلشن دهر سرو و شمشاد	با قد تو کی شود برابر
از اشک جمال نازنینت	بگرفته به رخ حجاب خاور
جادونگهت به دلربایی	برده دل صد هزار مُضطر
آب دهننت حیات جانبخش	رمز سخت مسیح‌پرور
نام تو به روی صفحه زیبا	توشیح قلم نمود یکسر

از غزل‌های زیبای خجندی می‌توان پی برد که او نیز مانند مونسه مهستی از سوز عشق می‌نالید و از بی‌اعتنائی معشوق دل‌افگار می‌شود، ولی همانا در راه عشق استوار بودن خویش را آشکار می‌سازد:

شهید تیغ جفای تو ای ستمگارم  
 به خون تپیده چو بسمل به خود گرفتارم  
 رسانده تیغ تغافل مرا به دل زخمی  
 هنوز ناظر رویت من دل‌افگارم

از اشعار زیبای خجندی همچنین عفت و حیا و آداب زنان شرق، نزاکت دخترانه، خلق حمیده و رعایت آداب عاشق و معشوقی آشکارا دیده می‌گردد:

اشارت از لب لعلت به لطف رمزی پرس  
 به غمزه چشم مبر آنکه سخت بیمارم  
 لباس فقر به بر کنج عزلتم مسکن  
 به گفتگو به تو اندر ندیم و غمخوارم  
 چگونه من به تو اظهار درد دل سازم  
 که روشن است به تو حالتی که من دارم  
 نظر تو بر سر هر مصرعم فکن زیبا  
 نوشته حرف ز نام نکوی دلدارم

در نمونه غزل‌هایی که از زیبایی خجندی باقی مانده‌اند، بیشتر صنعت‌های شعری و تشبیه به کار رفته که خاص سبک شعرای متقدمین است:  
 چشم مستت نشئه بخش صد خمستان باده است  
 وز سیه مستی دهد از فتنه محشر خبر

\*\*\*

یکی نظر ز سر لطف سوی من افکن  
 که مستمند و محزون و خسته و زارم

\*\*\*

ای سرفراز جمله خوبان به قد سرو  
 هستی ز جمله سروقدان سرفرازتر

قنبرخان خجندی از جمله زنان سخنوری است که در سده ۱۹ زیسته، در شعرگویی ذوق و سلیقه خاصی داشت. دخترانش معظم و معطرخان نیز از هنر شاعری مادر بهره‌مند گردیده، به زبان‌های تاجیکی و ترکی شعر ایجاد می‌کردند. مهمترین موضوعات اشعار قنبرخان خجندی را بیان احوال زندگی وی تشکیل داده‌اند. همزمان بخشی از غزل‌های شاعره به موضوع عشق و عاشقی اختصاص داشته، ضمن غزل‌های عاشقانه، اندیشه‌های اخلاقی این زن سخنور پی‌ریزی شده‌اند:

تواضع پیشه کن جانانگاهت در نظر افتد  
 مکن گردن فراز اینجا چونی آخر به سر افتد  
 شوی محرم به وصل آن بت زیبا شبیخون زن  
 به روی برگ گل شبنم نمی بینی سحر افتد  
 \* \* \*

به عالم از همه غمها فراق بی کسی مشکل  
 ز فکر زندگی اینجا فراق بی کسی مشکل  
 اسیر فرقت یارا خفیف و زار و بیمارم  
 به هر غمها گرفتارا فراق بی کسی مشکل

همچنین غزلهایی را از او نیز می توان یافت که سر تا پا به مسئله های اخلاقی اختصاص داشته، پیرامون مهمترین خصلتهای حمیده انسانی گفتگو می نماید:

وا دریغا فرصت عمر عزیزت شد تلف  
 ای به غفلت مانده غافل از قرین ناخلف  
 تو اگر آگه ز اصل خلقت خود می شدی  
 گوهری بودی و گشتی ای دنی سنگ خزف  
 روز و شب در خوردن و خفتن تویی همچون بهیم  
 بنده نفسی مشو منبعد بخور کمتر علف!  
 گوهر مقصود این بحر عمیق بی کران  
 مدعا باشد به یک لقمه قناعت چون صدف  
 تا به کی باشی پی نفس و هوا ای بوالفضول  
 راه می رو تا که باشند همنشینانت صدف  
 ای خجندی زیر این چرخ کبود پر جفا  
 تا توانی یک دل آزرده را آور به کف

قنبرخان خجندی به سبک متقدمین شعر می‌سرود و در اشعارش صنایع تشبیه، استعاره، تضاد، تلمیح و غیره را فراوان به کار برده است. زبان اشعارش بسی ساده و روان و معانی والا دارد:

بلبل دانا مکن همصحبیت زاغ خَسِیس  
کام نطق خوشنوا را چون دهان مار تلخ  
هر که را نبود اگر همصحبیتش خوب و لطیف  
در مذاقش زندگی چون شربت کوکنار تلخ

معظم‌خان خجندی در خانواده قنبرخان خجندی به دنیا آمد و در خجند تحصیل علم کرده است. پس از تشکیل خانواده به همراه شوهرش به سمرقند و جزخ رفته است. شاید بدین دلیلی باشد که موضوع اساسی غزلهای شاعره را غربت، یاد دوستان و شکوه از تقدیر و زمان است:

در غریبی‌ها مشو محزون تو ای جان غم‌مخور  
در چنین دوران مسافر کل انسان غم‌مخور  
این جهان کاروانسرا خلقی بیایند و روند  
تو هم آخر می‌روی هستی تو مهمان غم‌مخور  
دهر چون ماتمسرا در آن کسی دلشاد نیست  
بر همه خلقان بود این خانه زندان غم‌مخور  
شکر بنما چون بیاید بر سرت سنگ جفا  
تیر تهمت بر جگر آید چو پیکان غم‌مخور  
ای معظم چون زمین شو گر زندهش تیشه‌ها  
سوی تو دشنام‌ها آید فراوان غم‌مخور

در دیگر نمونه‌های اشعار این بانوی سخنور نیز موضوع مرکزی بیان غریبی، جدایی از وطن، فراق دوستان، شکوه از طالع، ذکر حالت پیری و ناتوانی، همچنین

ترنم عشق و محبت صمیمی جوانی می‌باشد. این مضامین با الفاظ ساده و خوشایند و دلچسپ و روان خیلی ماهرانه و شاعرانه بیان گردیده‌اند:

ز وصل دوستان محروم وطن‌ویرانه محزونم  
 نه والد، نی ولد این خانه‌ویران را که می‌پرسد؟  
 جدا از دیده‌ روشن همیشه با دل پرغم  
 به روزآورد این شبهای تنها را که می‌پرسد؟

\*\*\*

می‌کنم از دوست گر آید خبر      جان نثار و جان نثار و جان نثار  
 با خیال وصل او کردم طواف      هر مزار و هر مزار و هر مزار...  
 معطرخان خجندی که دختر قنبرخان خجندی و خواهر معظم خان خجندی به  
 شمار می‌رود، نیز شاعره‌ای دوزبانه بوده، به زبانهای فارسی و ترکی شعر گفته است.  
 هرچند در شهرهای دیگر ماوراءالنهر زندگی کرده باشد، اما پایان عمرش در خجند  
 بوده و در همین جا دنیای فانی را بدرود گفته است. از آنجا که زمان زندگی  
 معطرخان خجندی، یعنی سده سیزده هجری، یکی از مدهشترین دوران تاریخی خلق  
 تاجیک به حساب می‌رفت، بنابر این موضوع شکوه از زمان و طالع در مرکز آثار این  
 زن صاحب‌ذوق قرار گرفته است. از جمله وی در غزلی چنین نگاشته است:

زانقلاب گردش ایام می‌گردم خراب  
 دام دانه می‌نماید قیده‌های بی‌حساب  
 زال دنیا در بغل دارد هزاران نشتری  
 عاقلی کی شیوه او را همی گوید جواب  
 صبح عیشم گل نکرد و شام غربت دررسید  
 بیخ روز عمرم آخر گشت قدم شد دو تاب  
 گرفتند لرزه به اعضايم ز تن جانم جدا  
 عاقبت مجروح گردد جان شیرین از شباب

شاعره در غزلی دیگر پیرامون فقر و فاقه و نیاز خویش ابراز اندیشه کرده، این موضوع را با موضوع شکوه از زمانه بسیار ماهرانه ارتباط داده است:

در این گلشن نشستم چون اسیران یمن محتاج  
 چو بلبل ناله دارم اشک ریزان در وطن محتاج  
 در این ایام غمپرور چه حاصل کردم اندر بر  
 صدا از کاروان آمد وجود اندر کفن محتاج  
 در این میدان بی درمان نچیدم یک گل خندان  
 به حال سنبلان حیران و من در این چمن محتاج

این زن سخنور در غزلی سموم فصل زمستان را به تصویر کشیده، آن را با احوال معیشتی مردم خیلی استادانه ارتباط داده، منظره حیات آن روزگار مردم را منعکس نموده است:

دلَم از سردی فصل زمستان زار می‌نالد  
 نفس در خون دل پیچیده طوطی‌وار می‌نالد  
 بلوط در گردش و در ناله می‌گردد ز کھسارش  
 فلک چون دیده برف عرش را خونبار می‌نالد  
 به فرمان الهی برف نو بر ما نزول آید  
 شود یخ تخته تخته جمله جوبار می‌نالد  
 ز مخلوقات و حیوانات تا آدم فغان کردند  
 همه از وهم برف و ژاله بسیار می‌نالد

معطرخان خجندی یگانه پناهگاه را از روزگار دون و طالع واژگون در ذکر آفریدگار می‌جوید، انسان را هشدار می‌دهد که همواره در یاد خالق خود باشند، زیرا تنها اوست دستگیر و مددگار و غمخوار و روزی‌بخش و مهربان:

آن رحیمی که همیشه رحمتش پرگار صبح  
 آن حکیمی که حلاوت می‌فزاید کار صبح

آنکه فتاح است مفتاح در کلیم یاد اوست

می‌رساند خط رحمت بین که از جویبار صبح

معطرخان خجندی نیز شبیه پدر و مادرش در سبک متقدمین شعر گفته است. زبان اشعار وی دلنشین، روان و فصیح و عاری از تکلف و پیچیدگی است. اگر معظم‌خان دهر را به ماتمسرا و زندان تشبیه کرده، معطرخان آن را «میدان بی‌درمان» خوانده است:

معظم‌خان:

دهر چون ماتمسرا در آن کسی دلشاد نیست

بر همه خلقان بود این خانه زندان غم مخور

معطرخان:

در این میدان بی‌درمان نچیدم یک گل خندان

به حال سنبلان حیران و من در این چمن محتاج

معظم‌خان هنگام بیان احوال تنگ خویش توصیف‌های «بی‌کسی، وطن‌ویرانه، محزون، خانه‌ویرانه، پرغم، تنها، حیران، ظلمات، پابسته، بی‌مدار، دلفگار، انتظار، خوار و زار، شرمسار، اشکبار، جفاکار و... را به کار برده و معطرخان خجندی در بیان این حالت از توصیف‌های «اشکریزان، محتاج، زنگار، بیچاره، افتاده، زبون، حیران، جفاکش، خون‌فشان، بی‌وفا، لال، پرآب، دل‌خراب و... استفاده نموده است:

به روز بی‌کسی جز غم غریبان را که می‌پرسد؟

به غیر از درد حال دردمندان را که می‌پرسد؟

ز وصل دوستان محروم وطن‌ویرانه محزونم

نه والدنی ولد این خانه‌ویران را که می‌پرسد؟

(معطرخان)

معظم‌خان در یکی از اشعار خود، یک توصیف را مکرر استفاده کرده، مصرع‌ها را بنیاد گذاشته است و شعرش را جذاب و از نظر موسیقایی گوشنواز کرده است:

بی‌مدار و بی‌مدار و بی‌مدار

دلفگار و دلفگار و دلفگار

من شدم در هجر او ای دوستان

خفته‌ام در بستر فرقت مدام

معطرخان نیز در یک مصرع چند توصیف را با هم آورده، اندیشه شاعرانه‌اش را مؤثرتر بیان ساخته است:

من بیچاره افتاده در مانده هجران

عجب نبود هجوم لشکر غم بار ما کردی

در قرن سیزده هجری، فضیلت خجندی و شریفه‌بی‌بی عاجز خجندی در خجندی نیز کار و ایجاد کرده‌اند. محققین تاجیک در آثار خویش از اشعار فضیلت خجندی تنها رباعیات او را در آثارشان ذکر کرده‌اند که این رباعی نمونه‌ای از آنهاست:

دیدم صنمی با پدر می‌آمد از ترس پدر طرز دگر می‌آمد

کاش آن صنم سروقد و سیم‌اندام مانند مسیح بی‌پدر می‌آمد

در خصوص شریفه‌بی‌بی عاجز خجندی، پرفسور عبدالمنان نصرالدین در اثر خویش اشاره‌های شیخ عبدالقادر کرامت‌الله سَبَّاق را از «ارمغان سباق» ذکر نموده که ضمن آن مسلم می‌گردد که «عاجز» تخلص شریفه‌بی‌بی بنت داملا محمدامین خجندی معروف به داملا بیدل بوده که زوجه عقیفه داملا نظام‌الدین مرغیلانی و مادر ابوبکر مخدوم صدقی می‌باشد. عاجز خجندی در عربستان سعودی زیسته و به زبانهای عربی، فارسی و ترکی شعر سروده است. از بررسی نمونه‌های اشعاری که در اثر عبدالمنان نصرالدین ذکر گردیده، پیداست که وصف غربت و توصیف تقدیر خداوندی موضوع اشعار این زن سخنور را تشکیل می‌دهد. از جمله عاجز خجندی در یکی از غزلهایش می‌گوید:

ما غریبان از دیار خویشتن بیرون شدیم

از همه یاران جدا گشتیم و دل پر خون شدیم

دور گشتیم از همه خویش و تبار و یار و دوست

بی‌علاج و چاره از این گردش گردون شدیم

بعضی از مادر جدا گشتیم بعضی از پدر

بعضی از فرزند دور افتاده چون مجنون شدیم

در فراق دوستان گشته جگرها چاک چاک  
دیده‌گریان، سینه‌بریان و جگر پرخون شدیم

در نمونه‌های دیگر، وی به خاطر فرزنددار شدن، از درگاه خداوند  
سپاسگزاری می‌کند که در یکی از اشعار او توصیف این فرزند آورده شده، نام او و  
تاریخ تولدش در بیت قبل از مقطع همچون مادهٔ تاریخ ذکر یافته است که «قاری  
فیض‌الله» است:

نمایی حرف اخیر از درون «سینه» نهان  
بگو نام او شده تاریخ: «قاری فیض‌الله»  
زبان گشا و بگو عاجزا تو هر ساعت  
هزار شکل هزاران هزار حمد و ثنا

همچنین در غزلی دیگر شاعره به پسرش رجوع می‌کند و ضمن نصیحت او را

دعا می‌کند:

اولا بادا خدایت از تو راضی ای پسر  
دومین باشد شفاعت خواه تو خیرالبشر  
سومین هر حاجتی داری روا سازد خدا  
مقصدت گردد حصول و باغ عمرت پرثمر  
مادر زارت منم رنجور و بیمارت منم  
عمرها شد خورده از جور فلک خون جگر...

بعد از این مصرعها شاعره یاد از احوال خویش کرده موضوع سنتی، وی شکوه

از زمان و طالع را ادامه می‌دهد:

قامتم از محنت ایام گشته همچو دال  
رفته قوت از تن و گردیده کم نور بصر  
روز تا شب یک نفس خالی ز محنت نیستم  
کی بود یک لحظه آرامی مرا شب تا سحر...

کاش از مادر نمی‌زادم در این دیر فنا  
لشکر غم تا نمی‌کردی مرا زیر و زبر...

در شعرهای عاجز خجندی نیز بیشتر صنعت‌های معمول شعر فارسی از قبیل تشبیه، استعاره، توصیف و... را می‌توان مشاهده کرد که خاص سبک متقدمین می‌باشد. مثلاً ترکیب و عبارتها و الفاظ «قامت همچون دال، دیر فنا، آه سرد، ناله پردرد، مادر زار، حال زار، بی‌اقبالی، بی‌طالعی، بیچاره، دیده‌گریان، سینه‌بریان، طالع واژون، طالع میمون، داغ جدایی، خجسته‌پسر، ماه شب چهارده و...» که در شعر شاعره مقام پیدا نموده‌اند.

در پایان باید یادآور شد که خجند به واسطه داشتن شمار زیادی از زنان سخنور، بین بلاد دیگر ماوراءالنهر و خراسان و ایران و هند شهرت یافته است. این بانوان سخنور بیشتر در قالب رباعی و غزل سروده‌اند. مهمترین موضوعهای اشعار آنها، توصیف عشق، شکایت از زمان و طالع و تقدیر، تسلیم تقدیر و قضا و قدر خداوندی است. زبان و اسلوب شعر این بانوان صاحب‌ذوق ساده و روان و عامه‌فهم می‌باشد.

#### پانوشتها:

۱. عبدالمنان نصرالدین - دانشمندان و سخنسرایان خجند، خجند، ۲۰۰۳
۲. تاجی عثمان - بیست و سه ادیبه، استالین‌آباد، ۱۹۵۷
۳. ارگش علی شادی اف - تذکره شاعران خجند، خجند، ۱۹۹۹؟
۴. مطلوبه میرزابونس - شمع طراز، خجند، ۲۰۰۱
۵. مهستی خجندی، اشعار منتخب، با پیشگفتار سعدالله اسدالله‌اف، دوشنبه، ۱۹۹۲
۶. نزهت‌المجالس، تألیف جمال خلیل شروانی، تصحیح محمدامین ریاحی، تهران، ۱۹۶۶
۷. ملااحمداف م. ظریف‌اف ز.- از رباعیات مهستی خجندی، مجله «صدای شرق»، ۱۹۸۷، شماره ۹، ص ۱۲۱-۱۲۳
۸. امیرییک حبیب‌اف - زیبایی خجندی، دایره‌المعارف ادبیات و صنعت تاجیک، جلد ۱، ص ۴۶۲
۹. ارمغان سباق، گردآورنده شیخ عبدالقادر کرامت‌الله سباق. مدینه منوره، ۱۴۱۰ ه. ق.، ص ۱۷۹